

شهر روز ابراهیمی*

چکیده

معادلات امنیتی منطقه با حمله آمریکا به عراق و سرنگونی صدام به هم خورده است و منطقه به رغم گذشت بیش از هشت سال از سرنگونی صدام در دوره گذار قرار دارد. ایالات متحده پس از جنگ عراق به برداشت‌ها و تصورات جدیدی از فرصت‌ها و تهدیدهای امنیتی منطقه نائل آمده و به دنبال تألیف آنها در چارچوب یک سیستم جدید قدرتی است که بتواند در راستای مبارزه با تروریسم و جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، شرایط منطقه را برای دستیابی به هدف دیرینه خود یعنی «دسترسی به جریان و انتقال نفت به بهای معقول» مهیا سازد. آمریکا تلاش به عمل می‌آورد سیستمی براساس احیای موازنه قدرت با مشارکت شش کشور شورای همکاری خلیج فارس و به اضافه عراق در برابر جمهوری اسلامی ایران شکل دهد. ایران نیز به موازات آن دیپلماسی خود را تشدید کرده تا ضمن کاستن از آسیب پذیری‌ها به گسترش نفوذ خود در منطقه بپردازد. یافته‌ها حاکی از عدم توافق نسبی بر سر تأسیس سیستم امنیتی با توجه به نادیده گرفتن واقعیت‌های منطقه از سوی آمریکا و تلاش آن برای بیرون گذاری ایران از سیستم جدید قدرت و عدم تمایل جدی متحدین منطقه‌ای آمریکا برای دستور کارهای امنیتی آمریکا می‌باشد.

کلید واژه‌ها: آمریکا، یازده سپتامبر، جنگ عراق، تروریسم، انرژی، سلاح‌های کشتار جمعی، ایران

* استاد یار روابط بین الملل دانشگاه اصفهان

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفدهم، شماره ۴، زمستان ۸۹، صص ۳۴ - ۹.

از زمانی که بریتانیا در سال ۱۹۷۱ آخرین نیروهای خود را از شرق سوئز و از جمله منطقه خلیج فارس خارج ساخت، ایالات متحده آمریکا با توجه به وضعیت جنگ سرد و لزوم پر کردن خلاء انگلیس امنیت منطقه را به عهده گرفت. در دهه ۱۹۷۰ راهبرد «دو ستونی» ریچارد نیکسون، در دهه ۱۹۸۰ راهبرد «موازنه قدرت» با اجرای دو رهنامه کارتر و ریگان و در دهه ۱۹۹۰ راهبرد «مهار دوجانبه» از راهبردهای آمریکا برای تأمین امنیت در منطقه بودند. بزرگ‌ترین چالش آمریکا در اجرای امنیت برای دستیابی به منافع امنیتی خود در منطقه در دهه ۱۹۹۰ رقم خورد که آمریکا برای مهار عراق و در درجه کمتری ایران، به حضور نظامی و انعقاد موافقت‌نامه‌های رسمی با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس (موافقت‌نامه‌های رسمی با ۵ کشور کوچک شورای همکاری خلیج فارس و حضور غیررسمی در عربستان سعودی) به‌منظور اجرای راهبرد «مهار دوجانبه» روی آورد.

حضور مستقیم نظامی آمریکا در منطقه در دهه ۱۹۹۰؛ یعنی پس از جنگ دوم خلیج فارس، موجد چالش‌ها و تهدیدات امنیتی از سوی بازیگران داخلی منطقه و رشد بنیادگرایی اسلامی بود که حادثه یازده سپتامبر از نتایج آن می‌باشد. یازده سپتامبر موجد تغییر در راهبرد آمریکا و تحول در ذهنیت مقامات سیاسی آمریکا نسبت به تصورات از تهدیدات امنیتی در منطقه به رهبری نومحافظه‌کاران شد. منافع جدید آمریکا در کنار منافع دایمی خود که همان دسترسی به نفت به قیمت قابل قبول و جریان مستمر از دهه‌ها قبل بوده است، با توجه به احتمال خطرات منطقه‌ای هم از سوی بازیگران رسمی همچون عراق و هم از سوی بازیگران داخلی یعنی بنیادگرایی اسلامی در کل حوزه جغرافیایی خاورمیانه برجسته‌تر شد.

آمار و ارقام حکایت از آن دارد که تولید روزانه داخلی آمریکا به تدریج کاهش و هم‌زمان مصرف داخلی آن افزایش خواهد یافت و این در شرایطی است که تولید بسیاری از مناطق دیگر جهانی یا با افت شدید در آینده مواجه و یا به‌طور کامل متوقف خواهد شد و همچنین وابستگی قدرت‌های دیگر به انرژی منطقه و یا اینکه علایق امنیتی آنها؛ همچون اتحادیه اروپا و یا چین و هند، افزایش خواهد داشت. در چنین شرایطی، اهمیت انرژی خلیج فارس نسبت به گذشته

افزایش بیشتری خواهد یافت و منطقه همچنان مرکز ثقل سیاست جهانی و رقابت و همکاری قدرت‌های بزرگ و نوظهور خواهد بود. این نکته اهمیت تشکیل سیستم جدید قدرت به محوریت آمریکا را نشان می‌دهد.

همچنین، ایالات متحده پس از یازده سپتامبر خود را متعهد دانسته است که از دستیابی کشورهای منطقه به سلاح‌های کشتار جمعی به هر شکل ممکن جلوگیری کند. از نظر مقامات آمریکایی بین دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی و بنیادگرایی اسلامی و تروریسم یک رابطه احتمالی وجود دارد؛ یعنی از نظر آنها در شرایطی که گروه‌های داخلی بنیادگرا قادر باشند به انبار تسلیحات کشتار جمعی دست پیدا کنند و یا اینکه برعکس برخی بازیگران رسمی تندرو خود بخواهند آن را در اختیار این گروه‌ها قرار دهند، با توجه به ضدیت این گروه‌ها با آمریکا نه تنها ممکن است امنیت سرزمینی آمریکا بار دیگر مورد مخاطره قرار گیرد، بلکه منافع امنیتی آن در کل منطقه با تهدید اساسی مواجه خواهد شد.

در این راستا آمریکا چه در زمان جرج بوش پسر پس از جنگ عراق و چه در زمان اوباما، ایران را در مرکز توجه جهانی و منطقه‌ای آمریکا قرار داده و به‌رغم اینکه تاکنون مدارکی دال بر انحراف ایران از برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای (مطابق با تعهدات در آن.پی.تی) یافت نشده است و در مقابل اینکه اسرائیل بنا به آمارهای غیر رسمی دارای چندصد کلاهک اتمی است، تحت فشار قرار گرفته است. در این راستا ایالات متحده به دنبال شکل‌دهی به سیستم قدرتی است که با مشارکت «همه بدون حضور ایران» همچون سابق برقرار شود. ابتدا در این راستا تلاش به‌عمل می‌آورد برای احیای موازنه قدرت، عراق تقویت شود و ایران هراسی در کشورهای دیگر منطقه ترویج یابد. در مقابل، ایران نیز به موازات آن دیپلماسی و ابتکارات خود را در حوزه جغرافیایی خاورمیانه و به‌ویژه در خلیج فارس شدت بخشیده تا ضمن استمرار سیاست اعتمادسازی که از دهه ۱۹۹۰ در دستور کار سیاست منطقه‌ای ایران قرار گرفته، بتواند به مدیریت بحران‌ها و تنش‌ها بپردازد و به شکل بازدارنده از احتمال حمله نظامی آمریکا بکاهد و متحدان منطقه‌ای آن را به دوری از آمریکا و استقلال امنیتی جلب کند. نتیجه این بوده که کماکان به موازات فشارهای آمریکا به ایران، به‌رغم افزایش آسیب‌پذیری و درجه حساسیت ایران، نفوذ و قدرت نرم ایران در معادلات

منطقه‌ای نیز افزایش یافته است و آمریکا نمی‌تواند آن را در تحولات منطقه‌ای نادیده گیرد. در شرایطی که آمریکا همچنان به شکل «بیرون گذار» بخواهد در ترتیبات امنیتی پس از صدام عمل کند و واقعیت‌های طبیعی و جغرافیایی منطقه را نادیده گیرد، سیستم امنیتی بار دیگر همچون سیستم‌های گذشته با شکنندگی مواجه خواهد شد. در واقع مشارکت همه کشورهای منطقه در تامین امنیت ضروری بوده و آن مشروعیت‌دهنده به سیستم امنیتی خواهد بود.^۱

بر اساس خطوط فوق‌الذکر، نوشتار حاضر به این سوال اساسی می‌پردازد که با توجه به تحولات اخیر منطقه خلیج فارس؛ یعنی حمله آمریکا و نیروهای ائتلاف به عراق در مارس ۲۰۰۳ و سرنگونی رژیم صدام، و نیز با توجه به راهبردهایی که آمریکا در خلیج فارس و نیز در کل منطقه خاورمیانه در صدد اجراست (مبارزه با تروریسم، حضور نظامی در منطقه، مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی، دگرگونی در خاورمیانه و برآیند این راهبردها بر سیستم جدید امنیتی در خلیج فارس)، چه سیستمی از روابط قدرت ممکن است شکل بگیرد؟ در واقع منظور از سیستم قدرت چگونگی توزیع قدرت، نحوه عمل بازیگران و چگونگی حفظ موازنه، و بالاخره ساختار امنیتی منطقه می‌باشد.

مفروضات نوشتار به این شرح است: ۱. همچنان عامل انرژی (نفت و گاز) تاثیری تعیین‌کننده در حضور ابرقدرت بیرونی (آمریکا) و تلاش آن برای شکل دادن به سیستم جدید قدرت که مطلوب آمریکا باشد، دارد؛ ۲. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر اهمیت ژئوپولیتیکی خلیج فارس برای ابرقدرت آمریکا افزایش یافته است؛ و ۳. پس از ۱۱ سپتامبر آمریکا در صدد دگرگونی و اصلاحات در خلیج فارس از طریق تلفیق اقدامات سخت‌افزاری و نرم می‌باشد.

فرضیه مقاله این است: هر گونه سیستمی از روابط قدرت که آمریکا در پی برقراری و تأسیس آن در منطقه برآید، ایران بزرگ‌ترین چالشگر آن بوده و از این رو آمریکا به دنبال منزوی‌سازی ایران با سیاست «مهار» خواهد بود. در واقع، آمریکا به دنبال طرح‌ریزی سیستمی با مشارکت شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس به علاوه عراق و بیرون گذاشتن ایران هست.

براساس مفروضات و فرضیه فوق، ابتدا سیستم‌های قبلی روابط قدرت از زمان خروج نیروهای بریتانیا از منطقه (۱۹۷۱) و ورود آمریکا به‌طور اختصار بررسی می‌شود و سپس به علایق

و نگرانی‌های جدید امنیتی آمریکا پس از جنگ عراق و فروپاشی سیستم قدرت که تا ۲۰۰۳ بر منطقه حاکم بود، پرداخته خواهد شد. در قسمت سوم به امنیت خلیج فارس پس از جنگ عراق و نقش آمریکا در احیاء موازنه قدرت پس از صدام و سپس به روندها و چشم‌انداز شکل‌گیری سیستم جدید روابط قدرت به محوریت آمریکا پرداخته خواهد شد.

سیستم‌های گذشته قدرت در منطقه خلیج فارس (۱۹۷۱-۲۰۰۳)

با آخرین مرحله خروج بریتانیا از کرانه شرقی سوئز و از جمله خلیج فارس در سال ۱۹۷۱ و جایگزینی «صلح آمریکایی»، خلیج فارس نظم جدید متفاوت با نظم سنتی به خود گرفت که از آن زمان تاکنون در چارچوب آن نظم سه نوع سیستم روابط قدرت می‌توان مشخص نمود (نمودارهای شماره ۱، ۲ و ۳). به‌طور خلاصه ویژگی اساسی سیستم اول قدرت که از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۹ بر منطقه حاکم بود، قرار گرفتن هفت کشور منطقه خلیج فارس به همراه آمریکا در یک محور در مقابل عراق بود. کشورهای مزبور عبارت بودند از: آمریکا، ایران، عربستان سعودی، کویت، عمان، قطر، بحرین و امارات متحده عربی. البته عراق نیز در مقابل، پیوندهای گسترده‌ای با اتحاد جماهیر شوروی برقرار کرده بود.^۲

پیروزی انقلاب اسلامی ایران و آغاز جنگ عراق-ایران، به فروپاشی سیستم اول روابط قدرت و برقراری «سیستم دوم» منجر شد؛ سیستمی که از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۱ بر منطقه حاکم بود. ارتباط گسترده آمریکا با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، همکاری نسبی شوروی و آمریکا با عراق، تلاش برای مهار ایران و مهار اتحاد جماهیر شوروی که با اشغال افغانستان نگرانی‌های جدی برای غرب ایجاد کرده بود، از ویژگی‌های اساسی این سیستم محسوب می‌شد.

در سیستم مزبور، بر عکس سیستم اول، این نه عراق بلکه ایران بود که تنها و مجزا باقی مانده بود. از پایان جنگ سرد به بعد با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به‌ویژه با حمله عراق به کویت، سیستم بازدارندگی قبلی فرو پاشیده و بالعکس «سیستم مهار دوجانبه» حاکم شد. در این سیستم (سیستم سوم) اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان بزرگ‌ترین رقیب غرب دیگر وجود نداشت و این بار هر دو کشور ایران و عراق در ردیف مجزا قرار گرفته بودند و سیاست آمریکا مبتنی بر «مهار دوجانبه»

بوده است؛ درواقع در این سیستم هر دو کشور عراق (بیشتر) و ایران (کمتر) بیرون از سیستم قرار گرفتند.^۳ البته لازم به ذکر است که از اواخر دهه ۱۹۹۰ تعدیلی مختصر در این سیستم به وجود آمده بود و آن اینکه ایران روابط خود را با جهان عرب و به ویژه با بزرگترین عضو آن یعنی عربستان سعودی گسترش داده بود و از طرفی آمریکا هم گام‌هایی را برای فرو ریختن دیوار بی‌اعتمادی برداشت که البته به نتیجه مطلوب منجر نشد.

سیستم سوم روابط قدرت با حمله آمریکا به عراق در مارس ۲۰۰۳ فرو پاشید و در حال حاضر منطقه در حال گذار سیستمی قرار دارد. عراق فروپاشیده و در حال بازسازی در شرایط دولت‌سازی و ملت‌سازی بوده و چالش‌های ویژه‌ای را بر منطقه و فراتر از خود وارد ساخته است. بزرگ‌ترین متحد آمریکا یعنی عربستان سعودی مورد بی‌اعتمادی قرار گرفته و به‌رغم ترمیم روابط حداقل دیگر آن نقش سنتی را برای آمریکا ایفا نمی‌کند و ایران نیز به نظر می‌رسد که در معرض سیاست‌های «مهار» آمریکا قرار گرفته است. به نظر می‌رسد روندها حاکی از آن است که در سیستم چهارم قدرت این ایران است که تلاش می‌شود بیرون از سیستم قرار گیرد.

البته باید گفت که آمریکا به‌ویژه با روی کار آمدن اوباما سیاست «دولبه‌ای» را پیش گرفته است که هم‌زمان تاکید بر «چماق و هویج» می‌باشد. آمریکا به دنبال این است که از طریق رویکرد نرم و تدریجی سیاست گفت‌وگو با ایران را پیش برده و ایران را در سیستم قدرت منطقه مشارکت دهد. منتهای مراتب، اختلافات بر سر پرونده هسته‌ای ایران و نشانه‌های ضعیف از حل و فصل مساله و توافق طرفین، زمینه را برای گرایش آمریکا و غرب جهت تشدید سیاست مهار ایران فراهم کرده است؛ هرچند برقراری سیستم پایدار قدرت در منطقه بدون حضور و مشارکت ایران کاری دشوار بوده و از مشروعیت چندانی برای پایداری برخوردار نخواهد بود. سیستم چهارم به احتمال زیاد مجدداً بدون مشارکت ایران شکل خواهد گرفت. متأسفانه به‌رغم سیاست‌های ایران در طی دهه ۱۹۹۰ مبنی بر گسترش اعتمادسازی با اعراب منطقه، کشورهای منطقه با اغوای آمریکا حاضر به مشارکت دادن ایران در سیستم منطقه نبوده و به نظر می‌رسد که همچنان آمریکا را به عنوان بزرگ‌ترین قدرت موازنه‌کننده در برابر ایران می‌پذیرند. البته سیاست آمریکا در راستای گسترش فضای بی‌اعتمادی و ترویج ایران‌هراسی در این مورد نقش مهمی دارد.

علائق و منافع جدید آمریکا در دو حوزه انرژی و امنیت

سیستم روابط قدرت دهه ۱۹۹۰ که با ویژگی برجسته «مهار دوجانبه» مشخص می‌شد، با حادثه ۱۱ سپتامبر دچار چالش شده و با حمله آمریکا و نیروهای ائتلاف دیگر به عراق در مارس ۲۰۰۳ فرو پاشید. در نتیجه، وضعیت خاصی بر منطقه حاکم شد که هنوز ماهیت قطعی و نهایی خود را نیافته است؛ به عبارتی منطقه «دوران گذار» خود را طی می‌کند.

تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران حاکم بر آمریکا (نئوکان‌ها) با تغییر اساسی در رویکرد خود در خلیج فارس (و کل خاورمیانه بزرگ) و تغییر راهبرد خود در مبارزه با تروریسم پس از ۱۱ سپتامبر، بر این اعتقاد شدند که باید سیاست‌های سابق خود را در یکی از کلیدی‌ترین مناطق جهان - یعنی خلیج فارس - مورد تجدید نظر قرار دهند. آنها عوامل و مسببین اصلی حادثه ۱۱ سپتامبر را دارای ریشه در خاورمیانه - و به‌ویژه خلیج فارس - دانسته و آن را مرکز بنیادگرایی اسلامی و فعالیت‌های تروریستی می‌پندارند که باید در جهت قطع ریشه‌های آن برآمد. از طرف دیگر، این اعتقاد رواج یافت که سیاست مهار دوجانبه پس از جنگ دوم خلیج فارس موفقیت‌های کمتری داشته و از نظر آنها این سیاست نتوانسته جلوی جاه‌طلبی‌های نظامی‌گری و تلاش دو قدرت ایران و عراق را برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی (به‌رغم اثبات نشدن برنامه نظامی بودن برنامه فن‌آوری هسته‌ای ایران) و تهدید اساسی منافع آمریکا بگیرد. از این‌رو مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی، تروریسم و ایجاد دموکراسی برای مقابله با بی‌ثباتی‌های داخلی در منطقه، با یکدیگر مرتبط شده است و از جمله اهداف و چالش‌های اساسی آمریکا برای حفظ منافع این کشور در منطقه است. با همین هدف بود که آمریکا و نیروهای ائتلاف در مارس ۲۰۰۳ عراق را اشغال کرده و رژیم صدام را سرنگون ساختند. مقامات آمریکا همچنین ایجاد هرگونه سیستم روابط قدرتی که بتواند منافع آمریکا در خلیج فارس را محفوظ دارد، منوط به تعهد قوی خود برای مبارزه با برنامه فن‌آوری هسته‌ای ایران (هرچند ایران بارها ادعا نموده که برنامه‌ای برای سلاح‌های کشتار جمعی در دست ندارد و برنامه آن صلح‌آمیز و برای رسیدن به سوخت نیروگاهی می‌باشد)، ایجاد تغییر در فضای داخلی کشورهای حوزه خلیج فارس (و کل خاورمیانه) و به‌ویژه عربستان سعودی و نیز بازسازی دموکراتیک عراق می‌دانند.

از این رو به اعتقاد بسیاری از تحلیلگران آمریکایی و سیاست‌گذارانشان، طرح‌ریزی هرگونه سیستم جدید قدرت پس از صدام باید مرتبط به مؤلفه‌های ذکر شده باشد. علاوه بر اینها عامل «انرژی» به‌عنوان اصلی‌ترین هدف و منفعت نیز از مؤلفه‌های اساسی است که پس از ۱۱ سپتامبر اهمیت آن برای آمریکا، به جهت برقراری هژمونی در جهان و کنترل سایر رقبا و تضمین صدور و انتقال جریان با ثبات، نفت بیشتر شده است. این مؤلفه‌ها اهمیت منطقه خلیج فارس و اهمیت ایجاد سیستمی از روابط قدرت که بتواند در درازمدت با حداقل حضور آمریکا منافع این کشور را پاس بدارد، نشان می‌دهد.

گزارش «بررسی دفاعی ۲۰۰۱» آمریکا روشن می‌سازد که دفاع از خلیج فارس همانند گذشته یک اولویت راهبردی برای آمریکا محسوب می‌شود. این گزارش منطقه خلیج فارس را در چشم‌اندازی جهانی مورد توجه قرار داده و نشان می‌دهد که به موازات توسعه و تشدید فرایند جهانی شدن، اهمیت ژئوپولیتیکی این منطقه نیز افزایش یافته است. از این رو جنگ ضد تروریسم یک اولویت بسیار مهم را شکل می‌دهد. به‌ویژه آنکه شکل‌گیری قوسی راهبردی از پیدایش بی‌ثباتی در جنوب، از خاورمیانه گرفته تا کرانه آسیایی که برژینسکی از آن تحت عنوان «بالکان جهانی» نام می‌برد، را نزد آمریکا مطرح کرده است. بخش کلیدی قوس جنوبی در این گزارش، منطقه خلیج فارس است که راهبرد جدید دفاعی آمریکا آن را در یک گستره جهانی و نه در مجموعه‌ای از مناطق متمایز و جداگانه مدنظر قرار می‌دهد.^۲ در ذیل به بررسی علایق جدید آمریکا در دو حوزه انرژی و امنیت می‌پردازیم.

انرژی

بر اساس آخرین گزارش انرژی جهانی (۲۰۰۸) دولت‌های خلیج فارس (کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به علاوه ایران و یمن) حدود ۲۷ درصد کل تولید جهانی نفت و ۱۱ درصد گاز طبیعی جهان را تولید می‌کنند. همچنین کل ذخایر نفت خلیج فارس به میزان ۵۰ درصد و ۴۰ درصد صادرات نفت از منطقه است. تخمین زده می‌شود که این میزان تولید برای ۷۵ سال دیگر و گاز طبیعی برای ۱۰۰ سال دیگر جوابگوی بازارهای جهانی باشد.^۵ جدول شماره یک

ذخایر ثابت شده و میزان تولید نفت منطقه خلیج فارس (منهای عراق) را نشان می‌دهد. منافع اصلی آمریکا در خلیج فارس در تضمین جریان آزاد و باثبات نفت از این منطقه به جهان می‌باشد. دلیل اصلی منافع حیاتی و اساسی ایالات متحده در استمرار صدور نفت، این است که اقتصاد جهانی طی ۵۰ سال گذشته به نفت سرشار و ارزان خلیج فارس متکی بوده است و اگر این منبع از دست برود، اقتصاد جهانی دچار فروپاشی خواهد شد.

منطقه خلیج فارس بیشتر از دو سوم ذخایر ثابت شده جهانی را دارد و بهای یک بشکه از نفت آن از نظر اقتصادی برای تولید با صرفه‌تر از بقیه مناطق جهان می‌باشد. عربستان سعودی نه تنها بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت جهان و دارای بزرگ‌ترین ذخایر نفتی است، بلکه بیشترین ظرفیت تولید را نیز دارد که این امر برای تضمین ثبات و کنترل قیمت نفت از طریق افزایش یا کاهش تولید - در مواقع ضروری - اهمیت اساسی دارد. به خاطر اهمیت تولید و ظرفیت نفتی منطقه، فقدان یک شبکه نفتی کارآمد در این منطقه می‌تواند شبکه اقتصاد جهانی را به شدت به مخاطره انداخته و احتمالاً باعث رکود بزرگی - حداقل به عظمت رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ - گردد. بنابراین واردات نفت خلیج فارس برای ایالات متحده اهمیت شایانی دارد. به‌طور مثال اگر تولید نفت عربستان سعودی متوقف شود، بهای نفت به شدت افزایش یافته و اقتصاد آمریکا همراه با اقتصاد بقیه کشورها به شدت آسیب خواهد دید.^۶

امنیت انرژی به‌طور مستقیم به امنیت ملی آمریکا گره خورده است. اگرچه از قبل از شوک‌های نفتی دهه ۱۹۷۰ تضمین دسترسی به نفت یک اصل در سیاست اعلامی آمریکا بود، ولی برای اولین بار در اواخر دهه ۱۹۷۰ آمریکا از مداخله آشکار نظامی برای جلوگیری از سلطه هر قدرت دیگر برای منابع انرژی منطقه خلیج فارس سخن به میان آورد که آن بر اساس رهنامه کارتر در ژانویه ۱۹۸۰ بود. هر تلاشی توسط هر قدرت خارجی (در واقع منظور اتحاد جماهیر شوروی بود) برای تسلط بر منابع نفتی منطقه خلیج فارس انجام گیرد، به منزله تهدید منافع حیاتی آمریکاست و آمریکا از هر ابزار ممکن از جمله ابزار نظامی استفاده خواهد کرد.^۷

دسترسی به منابع انرژی منطقه خلیج فارس همچنان تقدم خود را در جهت‌دهی به راهبرد و سیاست دفاعی آمریکا از آن زمان تا به امروز حفظ کرده است. به‌عنوان مثال راهبرد دفاع ملی

آمریکا که توسط رابرت گیتس در ژوئن سال ۲۰۰۸ منتشر شد، اشعار می‌دارد که امنیت دسترسی به منابع انرژی یکی از عناصر کلیدی راهبرد دفاعی آمریکا بوده و هدف از آن رسیدن به اهداف امنیت ملی آمریکاست. این راهبرد آمریکا بیان می‌کند: «آمریکا نیاز به آزادی عمل در صحنه جهانی و دسترسی راهبردی به مناطق مهم جهان دارد تا بدین وسیله نیازهای امنیت ملی خود را برآورده سازد. رشد و رفاه اقتصاد جهانی منوط به دسترسی به منابع انرژی است. آمریکا برای دسترسی و انتقال منابع انرژی که برای اقتصاد جهانی حیاتی است، ادامه خواهد داد.»^۸

ویلیام اپلمن در کتاب خود به نام *ترژدی دیپلماسی آمریکا* بیان می‌کند: «سیاست خارجی آمریکا به دنبال گسترش بازارها در خارج و کسب دسترسی به منابع خام و پرهیز از دستورکار قرار دادن موضوعات جدی مربوط به بی عدالتی اجتماعی و اقتصادی در داخل کشور است. از این رو تجاوز و جنگ از عوامل اقتصادی ناشی می‌شود.»^۹ مطابق با این نظر، جنگ سال ۲۰۰۳ آمریکا علیه عراق نیز برای از میان بردن تهدید صدام حسین به خلیج فارس، به عنوان بزرگ‌ترین مرکز ذخایر انرژی جهان بوده است. برآوردهای به عمل آمده نشان می‌دهد که وابستگی به نفت منطقه تا آینده قابل پیش‌بینی افزایش یابد. این مساله و چشم‌انداز آینده، اهمیت کنترل جهانی نفت را طی حداقل دو دهه آینده به روشنی نشان می‌دهد.^{۱۰}

برخی مطالعات نشان می‌دهد که ایالات متحده بین ۱۳ تا ۱۴۳ میلیارد دلار برای تلاش‌های نظامی خود به منظور حمایت از نفت هزینه کرده است. این بررسی‌ها نشان می‌دهد که جمع هزینه دو جنگ سال ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ در منطقه خلیج فارس در حدود یک تریلیون دلار بوده است.^{۱۱} تخمین زده می‌شود که آمریکا بین ۲۹ تا ۷۵ میلیارد دلار برای تامین منافع نفت هزینه می‌نماید (جدول شماره ۳ این هزینه‌ها را بر اساس چند مطالعه نشان می‌دهد).

علاوه بر اهمیت جهانی کنترل منابع نفتی، اهمیت نفت خارج برای اقتصاد آمریکا در نتیجه افزایش وابستگی آمریکا به نفت وارداتی افزایش یافته است (نمودار شماره ۴ سیر صعودی رشد جهانی مصرف نفت را از جمله برای آمریکا و چشم‌انداز آن را نشان می‌دهد).

آمار و ارقام نشان می‌دهد که آمریکا بزرگ‌ترین مصرف‌کننده نفت جهان بوده و همچنین تولید داخلی آن به مرور زمان ممکن است کاهش یابد. در حال حاضر آمریکا در حدود

۵/۸ میلیون بشکه در روز نفت تولید می‌کند، حال آنکه مصرف روزانه آن ۱۹ میلیون بشکه می‌باشد. پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۲۰ مصرف روزانه حدود ۲۵ میلیون بشکه خواهد شد، در حالی که تولید داخلی روزانه آن تا ۵/۱ میلیون بشکه کاهش خواهد یافت. پیش‌بینی‌ها حاکی از این است که در نیمه نخست قرن حاضر به غیر از منطقه خلیج فارس، تولید مناطق یا کاهش خواهد یافت و یا اینکه به‌طور کامل متوقف خواهد شد. از این‌رو نقش کشورهای منطقه خلیج فارس در صدور نفت افزایش خواهد یافت.^{۱۲}

۱۱ سپتامبر به‌طور موثری این حقیقت را برجسته ساخت که تامین انرژی نه تنها یک هدف برای منافع آمریکا در منطقه محسوب می‌شود، بلکه پراهمیت‌ترین عامل در اجرای راهبرد جهانی آمریکاست. به‌طور کلی منابع انرژی خلیج فارس تا آینده قابل پیش‌بینی یک عامل حیاتی در سلامت و رشد اقتصادی آمریکا و بقیه جهان باقی خواهد ماند. این موضوع به تنهایی اهمیت اساسی خلیج فارس را برای آمریکا (و دیگر قدرت‌های بزرگ و در حال رشد) نشان می‌دهد و به‌طور مسلم آمریکا به آسانی از این مزیت مهم صرف نظر نمی‌کند.^{۱۳}

مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی

پس از ۱۱ سپتامبر عوامل دیگری نیز بر اهمیت خلیج فارس، از نظر ایالات متحده، افزوده است و آن راهبرد جهانی آمریکا بر مبارزه با تروریسم است. در حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ادعا می‌شود که برای اولین بار امنیت ملی آمریکا به طور جدی تهدید شد. به‌رغم اینکه آمریکا طالبان و افغانستان را به‌عنوان هدف اول این حادثه نشانه رفت، اما منطقه خاورمیانه (به‌ویژه خلیج فارس) را محور تروریسم دانست که باید با آن مبارزه شود. از این‌رو ایالات متحده راهبرد تغییر و دگرگونی همراه با دموکراسی به شیوه آمریکایی را برای مبارزه ریشه‌ای با تروریسم طرح‌ریزی کرده است.

تروریسم و بی‌ثباتی داخلی در خلیج فارس از شرایط نامطلوب سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت‌های محلی اعراب نشأت می‌گیرد. حقیقت آن است که سیاست‌های آمریکا بسیاری از اعراب را خشمگین کرده و مساله فلسطین نیز از نگرانی‌های عمده اعراب به شمار می‌آید. اما این

تنها عامل نیست، آنچه بیشتر اهمیت دارد این است که بسیاری از اعراب از بیکاری و عدم اشتغال به خاطر ضعف و ناتوانی سیستم‌های اقتصادی‌شان رنج می‌برند. بسیاری از آنها از حاکمان دیکتاتور خود که ضمن جلوگیری از آزادی بیان، کمتر کاری را برای آنها انجام داده‌اند ناراضی هستند؛ آنان احساس فقدان قدرت نموده و بسیاری نیز احساس می‌کنند که در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که نمی‌تواند خود را با مدرنیته سازگار نماید.

بسیاری از دولت‌های خلیج فارس با بی‌ثباتی داخلی مواجه‌اند، همین امر سبب شده که بسیاری از آنها طی ده سال گذشته اصلاحاتی (هرچند جزئی) را به نمایش گذارند. اگر اصلاحات به موفقیت نرسد و انقلاب یا جنگ داخلی به وقوع بپیوندند، ایالات متحده ممکن است با برخی چالش‌های اساسی امنیتی مواجه گردد. به عنوان مثال، اعتراض و آشوب که در سال‌های اخیر چهره خود را در عربستان سعودی نشان داده، ممکن است صادرات نفتی عربستان را همچون انقلاب اسلامی ایران تهدید نماید.^{۱۴} بنابراین بهترین شیوه برای ایالات متحده در مبارزه با آنچه که تروریسم نامیده می‌شود و نیز بی‌ثباتی داخلی در عربستان سعودی و دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، می‌تواند کاهش حضور نظامی در حداقل ممکن و یا عقب‌نشینی کامل نیروهای آمریکایی بوده باشد؛ چرا که حضور نظامی آمریکا دامنه تبلیغات گروه‌های بنیادگرا و ضد آمریکا را تقویت می‌کند که ادعا می‌کنند ایالات متحده بزرگ‌ترین حامی و پشتیبان دیکتاتورهای محلی در خلیج فارس (و کل عربستان) است. در واقع به جهت اهمیت این موضوع است که دموکرات‌ها پس از به قدرت رسیدن باراک اوباما طبق موافقت‌نامه امنیتی بغداد، تعهد به خروج کلیه نیروهای نظامی آمریکا تا سال ۲۰۱۱ نمودند.

از این نقطه نظر، برای طرح‌ریزی سیستم جدید از روابط قدرت - از چشم‌انداز ایالات متحده - پارادوکس اساسی وجود دارد: از یک طرف حضور آمریکا برای مهار و بازدارندگی جمهوری اسلامی ایران ضروری است؛ هم از زاویه منافع خود و هم با سقوط صدام کشورهای اعراب نگران تجدید هژمونی جمهوری اسلامی ایران بوده‌اند که حضور نیروهای آمریکا این نگرانی را کم می‌کند. از طرف دیگر، حضور آمریکا بی‌ثباتی داخلی در کشورهای خلیج فارس را بیشتر می‌کند که در بلندمدت می‌تواند منافع آمریکا را به خطر اندازد. بر این اساس برخی معتقدند که آمریکا

بایستی دموکراسی را در عراق و کشورهای منطقه برقرار سازد. این سیاست باعث کاهش نارضایتی‌های داخلی شده و حکومت‌های موجود به جای اینکه در منطقه‌ای ضعیف و عقب‌مانده از نظر سیاسی تقویت شوند، به اعضای موثر و فعال در جامعه بین‌المللی تبدیل می‌شوند. مطابق این نظر در ایالات متحده، ایجاد تحول سیاسی نباید تنها به عراق محدود شود. هواداران این نظر در دوره جرج بوش پسر معتقد بودند که آمریکا باید همانند بازی دومینو، از تحولات عراق به منزله اهرمی برای بروز تغییرات در دیگر دولت‌های عرب منطقه استفاده نماید.^{۱۵} اما این مسایل حاکمان غیردموکراتیک در منطقه را دچار هراس می‌کند. ولیعهد عربستان سعودی در همین راستا دیدگاه‌هایی برای اجرای اصلاحات داخلی در کشورهای عرب و پیشنهادهایی برای حل مشکل فلسطین در راستای طرح تشکیل دو دولت در سال ۲۰۰۷ مطرح کرده است. تعداد دیگری از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، به ویژه قطر و بحرین، نیز به اقدامات اصلاح طلبانه روی آورده‌اند. به اعتقاد هواداران دموکراسی و نظم دموکراتیک، اجرای تغییرات اساسی در حال حاضر بهتر از بروز تغییرات خشونت‌آمیز در آینده است که نتایجی نامعلوم در بر خواهد داشت. در عین حال گزینه برقراری یکباره و تمام عیار دموکراسی در منطقه، در حال حاضر نه عملی است و نه اقدامی سنجیده که بتوان به واسطه آن به سمت ایجاد منطقه‌ای امن در خلیج فارس حرکت کرد؛ چرا که نگرانی عمده مقامات آمریکا این است که تندروهای اسلامی آمادگی دارند در فرصت مناسب (با انتخابات آزاد) جایگزین نظام‌های پادشاهی موجود در کشورهای عربی شوند.^{۱۶} بنابراین، پارادوکس اساسی برای آمریکا این است: در صورت حفظ وضع موجود یک انقلاب یا جنگ واقعی که نتیجه‌ای نامعلوم دارد منافع آمریکا را به طور اساسی به مخاطره خواهد انداخت؛ و در صورت تغییر وضع موجود و برقراری دموکراسی، به احتمال زیاد اسلام‌گرایان قدرت را به دست خواهند گرفت. پس برای مقابله با این وضعیت آمریکا احتمالاً راهی میانه را پیش خواهد گرفت؛ یعنی یک دموکراسی موردی و جزئی و نه تمام عیار؛ هم برای مقابله با بی‌ثباتی در آینده و هم برای جلوگیری از ورود اسلام‌گرایان از طریق انتخابات آزاد. تعدیل راهبرد در جهت پذیرش واقعیت‌های موجود منطقه و اعمال فشار کمتر بر متحدین منطقه‌ای آمریکا در اواخر دوره بوش پسر و به‌ویژه در دوره اوباما، در این جهت صورت گرفت.

مبارزه با تکثیر تسلیحات کشتار جمعی

یکی از اهداف اصلی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر مبارزه با تسلیحات کشتار جمعی است. به اعتقاد آنها بین دسترسی به این سلاح‌ها و تروریسم رابط‌های مستقیم وجود دارد؛ به‌ویژه اگر آنها در منطقه‌ای گسترش یابند که منافع حیاتی آمریکا در آن منطقه متمرکز بوده و از نظر آمریکایی‌ها مهد تروریسم و افراط‌گرایی اسلامی است.^{۱۷} با تمسک بر این نظر بود که آمریکا و نیروهای ائتلاف، جنگ بر عراق را آغاز کردند. آمریکا با این معمای جدید امنیتی در منطقه مواجه است که عراق را خلع سلاح نماید، ضمن اینکه توانایی‌های متعارف عراق جدید را برای حفظ بازدارندگی در مقابل ایران باید گسترش دهد؛ ولی تا آنجا که تهدیدی برای همسایگان خود، به‌ویژه کویت، نباشد.

اما نگرانی اصلی آنها پس از سقوط صدام، ادعای آنها مبنی بر دسترسی به سلاح‌های کشتار جمعی از سوی ایران است. بنابراین می‌توان حدس زد بیشترین فشار آمریکا در کوتاه‌مدت و یا میان‌مدت بر حذف و نابودی و یافتن تضمینی برای عدم کسب سلاح‌های کشتار جمعی بوده باشد. به اعتقاد مقامات تصمیم‌گیر کنونی آمریکا، با توجه به سقوط صدام و حداقل تا بازسازی کامل عراق و برقراری ثبات، موازنه به نفع ایران رقم خورده و در نتیجه هیچ قدرت دیگری قادر به جلوگیری و پر کردن این خلاء نخواهد بود. بنابراین آنان معتقدند که دوستان و متحدین آمریکا در خلیج فارس در مقابل ظرفیت‌های نظامی ایران آسیب‌پذیر باقی می‌مانند و تنها قدرت نظامی آمریکا قادر است یک موازنه نظامی منطقه‌ای با ثبات را حفظ کند. اما حفظ این موازنه نظامی به نفع آمریکا، مستلزم تقویت و ازدیاد قدرت اساسی آمریکا در منطقه و در نتیجه طرح‌ریزی راهبرد جدید دفاع جهانی ایالات متحده می‌باشد. پس پویش‌های بلندمدت موازنه نیروهای منطقه بر اهمیت ارزیابی مجدد راهبرد دفاعی ایالات متحده، همراه با تجهیزات نظامی و طرح‌ریزی نیرو برای خلیج فارس، صحنه می‌گذارد.^{۱۸}

در نهایت اینکه، به اعتقاد آمریکایی‌ها دو شرط لازم برای توازن قدرتی که در گذشته هرگز در خلیج فارس وجود نداشته عبارت است از: ۱. هیچ قدرت واحدی نتواند سایه سنگین خود را بر ترکیبی از دیگر قدرت‌ها بیندازد؛ و ۲. همه قدرت‌های منطقه‌ای به شیوه‌ای معتدل از موازنه قدرت رضایت داشته باشند.^{۱۹}

ایجاد چنین توازن قدرتی به یک رشته اقدامات ژئوپلیتیکی و نظامی نیاز دارد. از نظر ژئوپلیتیکی باید برخی چالش‌ها را که می‌تواند به نارضایتی عراق یا ایران نسبت به وضع موجود منجر شود، رفع کرد؛ زیرا این نارضایتی‌ها ممکن است در نهایت به بروز رفتارهای تهاجمی از جانب این دو قدرت منجر شود. آسیب‌پذیری مسیرهای صادراتی ایران در خلیج فارس، در واقع نشانگر حساسیت آن نسبت به فشارهای ایالات متحده است. آسیب‌پذیری ایران در این خصوص در جنگ نفتکش‌ها در سال‌های ۸۸-۱۹۸۷ آشکار شد.

از نظر مقامات آمریکایی، قدرت نظامی ایران باید با تحدید فروش‌های تسلیحاتی کشورهایی چون روسیه به آن همچنان کنترل شود. ضمن اینکه هم‌زمان باید اجازه داد ایران به اندازه‌ای توانایی داشته باشد که بتواند از تاسیسات نفتی و گازی خود در خلیج فارس دفاع کند. ارتش عراق باید بازسازی و نوسازی شود تا بتواند کنترل خود را بار دیگر بر قلمرو این کشور اعمال کند. در عین حال این ارتش نباید توانایی‌های خود را در خصوص عملیات تهاجمی دوربرد که به معنای تهدید قلمروهای کویت و ایران است، توسعه دهد.^{۲۰}

امنیت خلیج فارس پس از جنگ عراق

اگر چه سرنگونی رژیم صدام به سرمنشاء بسیاری از تهدیدهای امنیتی در خلیج فارس پایان داد، ولی چالش‌های حاصل از آن به‌ویژه در دوره گذار عراق تا سال‌ها امنیت خلیج فارس را متاثر کرده است.^{۲۱}

از بین رفتن نیروهای نظامی عراق بر موازنه نیروهای نظامی در دو حوزه سیاسی دولت‌های خلیج فارس و منازعه اعراب-اسرائیل تأثیر داشته است. در خلیج فارس موازنه بین عراق و ایران بی‌معنا و فاقد اعتبار شده و ایران بدون هیچ رقیب قدرتمندی در منطقه باقی مانده است. ایران اکنون صرفاً در مقابل نیروهای نظامی دولت‌های عرب خلیج فارس قرار گرفته است. عربستان سعودی و شیخ‌نشین‌های کوچک، همه آنها نیروی هوایی و دریایی پیشرفته کسب کرده‌اند اما نیروهای زمینی آنها کاملاً در مقایسه با ایران محدود باقی مانده و آنها از فقدان اطمینان عمیق در توانایی‌های خود برای مقابله با ایران در مقابله با ایرانی، که بدون حمایت خارجی باقی مانده است،

رنج می‌برند. از طرفی نیروهای آمریکا به مثابه وزنه متقابلی در برابر ایران تا سال‌های آینده در خلیج فارس به همراه متحدین خود - و در اصل بریتانیا - باقی خواهند ماند.^{۲۲}

چنانچه در بلندمدت آمریکا به ایجاد یک رژیم باثبات در عراق موفق شود، ممکن است اجازه دهد که نیروهای نظامی عراق به‌صورت توانمند برای ایجاد موازنه در برابر ایران ساخته شود. ولی با این حال احیای نظامی عراق احتمالاً یک فرایند کند و بلندمدت خواهد بود؛ چرا که احیا و بازسازی نظامی عراق مستلزم استفاده از بخش منابع نفتی کشور است.

از چشم‌انداز کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس باید گفت که با از بین رفتن تهدید عراق، بیشتر حکومت‌های میانه‌رو عرب در اولویت‌های امنیت خارجی‌شان بازنگری کرده و بر اصلاحات داخلی تاکید می‌ورزند. تهدید صدام بر کشورهای همسایه عرب میانه‌رو از بین رفته است. این کشورها اکنون با چشم‌انداز داشتن حکومتی میانه‌رو و شیعه محور یا شاید ظهور جنگ مدنی و سه دولت جدید در صورت تقسیم نهایی عراق دست و پنجه نرم می‌کنند. در هر صورت دولت‌های جنوب خلیج فارس که دیگر تهدیدی از سوی شمال متوجه خود نمی‌بینند، می‌توانند انرژی بیشتری به خطرات بالقوه دیگرشان در منطقه اختصاص دهند؛ این خطرات می‌تواند به شکل گروه‌های رادیکال که قصد سرنگونی حکومت‌هایشان را دارند و دست به اقدامات تروریستی می‌زنند، بسیاری از مشکلات امنیتی فراملی در شکل بلایای طبیعی، رکود اقتصادی و فشارهای ناشی از افزایش جمعیت و ناآرامی سیاسی بروز کند. به احتمال زیاد ساخت دموکراتیک عراق با اکثریت شیعه آن می‌تواند بقای رژیم‌ها را به خطر اندازد. با عنایت به این امر، در صورتی که رژیم‌ها دست به اصلاحاتی جدی نزنند با بی‌ثباتی‌های داخلی مواجه خواهند شد و در این صورت، بی‌ثباتی به کل منطقه تسری یافته و ممکن است بازیگران منطقه‌ای را مقابل یکدیگر قرار دهد. چالش‌های عراق دموکراتیک آینده به تدریج خود را در منطقه هرچه بیشتر نشان خواهد داد.

آمریکا و موازنه قدرت پس از صدام

راهبرد امنیتی آمریکا پس از سرنگونی صدام در جهت احیای موازنه قدرت از دست رفته در

منطقه بوده است. طبق برداشت آمریکا سرنگونی صدام اگرچه توانست خطرات تهدید رژیم پیش‌بینی‌ناپذیر را علیه منافع آمریکا و همسایگان برطرف نماید، ولی در عین حال آن موازنه را حداقل در کوتاه‌مدت تا میان‌مدت بر ضد منافع امنیتی و نیز متحدان منطقه‌ای آمریکا تغییر داده است. ایران که از نظر محافل فکری و سیاست‌گذاری آمریکا از اواسط دهه ۱۹۹۰ به این سو یک خطر بلندمدت و پیچیده برای منافع آمریکا در نظر گرفته می‌شد، حالا بدون نیروی موازنه‌گر باقی مانده است.

در این راستا سیاست امنیتی بوش در منطقه ترویج اندیشه ایران‌هراسی با تهدیدآمیز جلوه دادن برنامه فن‌آوری هسته‌ای ایران و فشار برای مهار ایران بوده است. در تعقیب این سیاست، دولت جرج بوش پسر علاوه بر فروش حجم عمده‌ای از سلاح به کشورهای متحد منطقه‌ای خود و اسراییل به‌ویژه در سال ۲۰۰۷، با تشدید دیپلماسی و تحرکات خود در منطقه سعی در القای این امر به اعراب داشته که تهدید اصلی برای منطقه نه اسراییل بلکه ایران است. به‌عنوان نمونه، طی همایشی در خصوص امنیت منطقه که در منامه بحرین در دسامبر ۲۰۰۷ برگزار شد، رابرت گیتس وزیر دفاع آمریکا اعلام نمود: «به هر کجا که نگاه کنید سیاست ایران دامن زدن به بی‌ثباتی و بی‌نظمی بوده است»^{۲۳} در برابر این اظهارات شرکت‌کنندگان عربی کنفرانس تردید داشته و واکنش نشان دادند، به‌ویژه شیخ حامد بن جاسم آل ثانی نخست‌وزیر قطر، پاسخ داد: «ما نمی‌توانیم واقعا ایران را با اسراییل مقایسه کنیم. ایران همسایه ماست و ما نباید به آن به چشم دشمن نگاه کنیم»^{۲۴} وزیر خارجه کویت نیز بیان کرد: «ما دوست و دشمن خود را می‌شناسیم و ایران دوست ماست»^{۲۵} همچنین سعود الفیصل، وزیر خارجه عربستان سعودی، اظهار داشت: «ما همسایه ایران و علاقمند به صلح و هماهنگی در کشورهای منطقه هستیم»^{۲۶}

این اظهارات نشان می‌دهد که پس از جنگ عراق به موازات تشدید دیپلماسی آمریکا در جهت تقویت ایران‌هراسی و تهدیدآمیز نشان دادن برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز ایران، جمهوری اسلامی نیز ابتکارات دیپلماتیک خود را تشدید کرده و به‌رغم برخی تنش‌ها سعی در تسلط بر شرایط، به‌ویژه از طریق سیاست اعتمادسازی و مدیریت بحران‌ها در کنار استفاده از دیپلماسی عمومی داشته است. اگرچه باراک اوباما در ژانویه ۲۰۰۹ با شعار «تغییر» قدرت را به‌دست گرفت

و یکی از نمودهای آن در خروج نیروهای آمریکا از مراکز اصلی عراق و تعهد به خروج کامل تا سال ۲۰۱۱ و نیز طرح مذاکره بدون پیش شرط و کمرنگ تر کردن تهدید به حمله نظامی به ایران برخلاف سلف خود بوده است، اما تحولات رخ داده پس از یک سال از انتخاب اوباما نشانگر تغییر روابط خصومت آمیز آمریکا - ایران نبوده است؛ نه از طرف آمریکا اقدامات ایران دال بر تغییر رهیافت بوده و نه در برداشت مقامات تصمیم گیر ایران اقدامات اوباما دال بر تغییر عملی نبوده است. بنابراین به تدریج رویکرد اوباما در منطقه در جهت استمرار اقدامات جرج بوش پسر، یعنی در جهت ترویج ایران هراسی و سیاست مهار ایران، پیش رفته است. در واقع با توجه به ناکارآمدی ابزارهای نظامی در دوره بوش، اوباما با سیاست نرم با تغییر تاکتیکی پیگیر همان اهداف و منافع سلف خود می باشد.^{۲۷} با شکست مذاکرات هسته ای و در پی آن واکنش ریاست جمهوری ایران نسبت به گزارش اخیر آژانس بین المللی انرژی هسته ای مبنی بر احداث ۱۰ سایت هسته ای دیگر و نیز اعلام رسیدن ایران به غنی سازی اورانیوم در حد ۲۰ درصد، دیپلماسی آمریکا در منطقه هرچه بیشتر به سمت تهدید نظامی و ترغیب متحدان منطقه به دوری از ایران سوق یافته است.^{۲۸}

روندها و چشم اندازهای تاسیس سیستم جدید قدرت به محوریت آمریکا

با توجه به مولفه ها و متغیرهای فوق الذکر که اهداف و منافع و نیز چالش های امنیتی آمریکا پس از سرنگونی صدام را مجسم می سازد، ایالات متحده چه سناریوهای احتمالی برای طرح ریزی سیستم جدید امنیتی در اختیار خواهد داشت؟

همان طور که گفته شد، سیستم قدرت قبلی که تا قبل از حمله آمریکا و نیروهای ائتلاف به عراق که بر اتحاد شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس با آمریکا (به غیر از دو حکومت عراق و ایران) مبتنی بود، از هم فرو پاشید و در حال حاضر سیستم جدیدی شکل نگرفته است. ویژگی های وضعیت فعلی منطقه به شرح ذیل می باشد:

۱. حضور نظامی گسترده آمریکا در خلیج فارس برای بازسازی و فرایند دولت سازی و برقراری ثبات در عراق ادامه دارد؛

۲. از دو قدرتی که در سیستم قبلی قدرت از تهدید امنیتی خلیج فارس بر کنار بودند و آمریکا

در پی مهار هر دو قدرت بوده است، یکی از آن دو - یعنی عراق - فروپاشیده و چشم‌انداز روشنی از ثبات و امنیت، حداقل در کوتاه مدت وجود ندارد؛

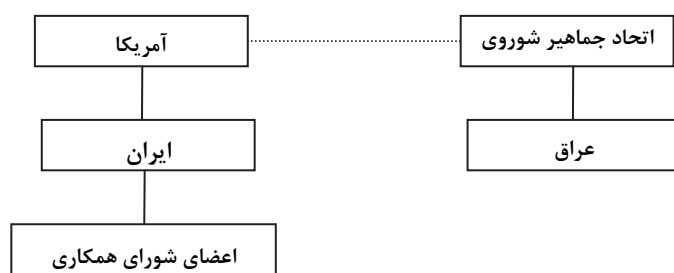
۳. در وضعیت فعلی از نظر آمریکا چالش اصلی منافع و سیستم روابط قدرت احتمالی در منطقه پس از صدام، ایران است و سیاست‌های مهار همچنان بر ضد آن ادامه دارد. شکست مذاکرات هسته‌ای بین ایران و غرب سیاست مهار آمریکا را وارد مرحله جدیدی کرده است. در این راستا حتی صحبت از چتر هسته‌ای آمریکا بر فراز متحدان منطقه‌ای خود به میان آمده است. به اعتقاد مقامات آمریکا، بزرگ‌ترین چالش منافع امنیتی و سیستم جدید قدرتی که آمریکا در پی طرح‌ریزی آن است، جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. اعتقاد آنها در راستای ترویج ایران‌هراسی و بزرگ‌نمایی تهدید ایران، این است که با سقوط صدام حسین و تا شکل‌گیری عراق جدید موازنه به نفع ایران رقم خورده و ایران به بزرگ‌ترین بازیگر در کل خاورمیانه تبدیل شده است. از این‌رو، آمریکا احتمالاً دو گزینه برای نوع برخورد و نحوه مقابله با این چالش دارد که نشانه‌های آن از هم‌اکنون تا اندازه‌ای پیداست: ۱. از راه تشدید سیاست مهار تا حذف آن و برقراری یک رژیم همسو با خود؛ و ۲. از راه کشاندن جمهوری اسلامی ایران برای شرکت در این سیستم جدید امنیتی. بنابراین در سیستم جدید روابط قدرت که آمریکا درصدد طرح‌ریزی آن است، فرض این است که همچنان حضور آمریکا حداقل تا میان‌مدت پابرجاست؛ اگرچه این حضور رو به کاهش باید باشد و در زمان صلح به حداقل سطح خود برسد.

فرض دیگر اینکه آمریکا احتمالاً مدل دموکراسی ناقص و جزیی را برای مقابله با بی‌ثباتی‌های داخلی در کل کشورهای حوزه خلیج فارس انتخاب خواهد کرد. براساس این مفروضات، گزاره‌های احتمالی سیستم مطلوب برای آمریکا این است: ۱. حضور نظامی آمریکا را در زمان صلح به حداقل رساندن، یعنی تا اندازه زیادی خودنگهدار باشد؛ و ۲. با بی‌ثباتی‌های داخلی احتمالی در کشورهای حوزه خلیج فارس که می‌تواند منافع آمریکا را به‌طور اساسی به خطر اندازد، مقابله کند؛ و ۳. جلوی تجاوز خارجی در منطقه را بگیرد، یعنی به نوعی حالت موازنه قدرت هم در منطقه حفظ شود.

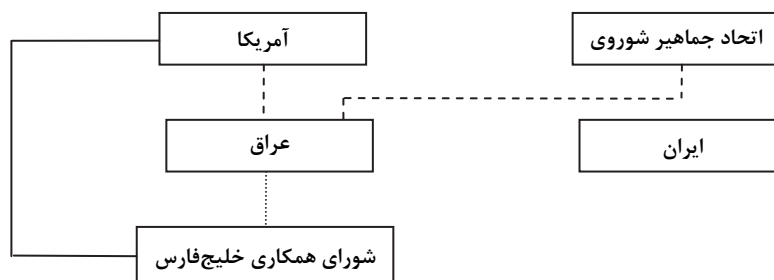
نتیجه‌گیری

سیستم قدرت مبتنی بر مهار دوجانبه با حمله آمریکا به عراق در مارس ۲۰۰۳ فرو پاشیده و منطقه در حال گذار است. ایالات متحده به دنبال تاسیس سیستمی از روابط قدرت است که بتواند هم‌زمان ضمن حفظ حضور خود در منطقه و بیرون گذاشتن دشمنان بتواند ثبات را در بلندمدت حفظ نماید. اصولاً حفظ ثبات برای تأمین منافع نفتی آمریکا با توجه به روند صعودی رشد مصرف و افزایش چشم‌انداز وابستگی قدرت‌های بزرگ در حال ظهور اهمیت فراوانی دارد. ایالات متحده برای حفظ ثبات نیازمند اعمال فشار بر متحدین در راستای تغییرات داخلی و نیز نیازمند سیاست «مهار» بر ضد قدرت چالشگر موجود یعنی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. شواهد حاکی از این است که آمریکا در حال حاضر به دنبال خروج نظامی از منطقه و کاهش این حضور به تدریج در حداقل ممکن ضمن حفظ حضور سیاسی و اقتصادی خود می‌باشد. ایالات متحده برای نتیجه‌بخش بودن فشار بر متحدین از جمله عربستان سعودی در راستای اصلاحات داخلی مجبور به پوشش دادن حضور خود می‌باشد. چیزی که در واقع در دهه ۱۹۹۰ مشکلات بسیار جدی برای آمریکا ایجاد کرد و آن نضج گرفتن رادیکالیسم اسلامی به‌ویژه به محوریت عربستان سعودی در کل خاورمیانه و چالش آن با رژیم‌های موجود بود. بزرگ‌ترین چالش آمریکا در سیستم جدید قدرت، جمهوری اسلامی ایران می‌باشد که آمریکا هم‌زمان با روی کار آمدن اوباما در صدر سیاست‌های منطقه‌ای خود قرار داده است. رویکرد امنیتی آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی ایران در دوره باراک اوباما یک سیاست دوله‌ای است: تلاش برای جذب آن در سیستم جدید قدرت از طریق سیاست گفت‌وگو و مذاکره بدون پیش‌شرط؛ و در صورت شکست این سیاست، تلاش برای مهار آن از طریق تشدید تحریم‌ها و انزواسازی ایران. به نظر می‌رسد که با شکست مذاکرات هسته‌ای موجود، لبه دوم سیاست امنیتی آمریکا آشکارتر شده و به تدریج رویکرد اوباما به سمت تشدید فشار بر ایران سوق می‌یابد. تشدید فشار بر ایران دوباره می‌تواند سیستم در حال شکل‌گیری منطقه را با چالش‌های جدی مواجه ساخته و دوباره منطقه در یک فضای امنیتی قرار گیرد.

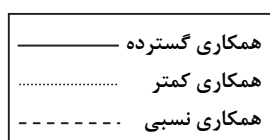
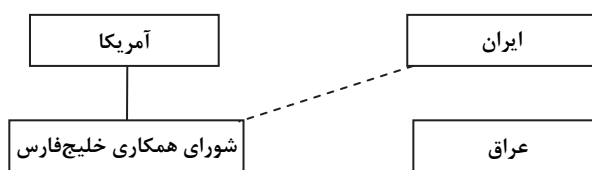
نمودار ۱. سیستم اول (۱۹۷۲-۷۹)



نمودار ۲. سیستم دوم (۱۹۷۹-۱۹۹۰)



نمودار ۳. سیستم سوم (۱۹۹۰-۲۰۰۳)



جدول ۱. ذخایر ثابت شده نفت و تولید منطقه خلیج فارس (به استثنای عراق و با اضافه کردن یمن در پایان سال ۲۰۰۷)

کشور	ذخایر (هزار میلیون بشکه)	درصد کل ذخایر جهانی	تولید (هزار بشکه در روز)	درصدی از میزان کل جهانی
ایران	۴۱۳۸	۲/۱۱	۴۴۰۱	۴/۵
کویت	۵۱۰۱	۲/۸	۲۶۲۶	۳/۳
عمان	۶/۵	۵/۰	۷۱۸	۹/۰
قطر	۴/۲۷	۲/۲	۱۱۹۷	۴/۱
عربستان سعودی	۲/۲۶۴	۳/۲۱	۱۰۴۱۳	۶/۱۲
امارات متحده عربی	۸/۹۷	۹/۷	۲۹۱۵	۵/۳
یمن	۸/۲	۲/۰	۳۳۶	۴/۰
کل خلیج فارس	۳/۱۱۲۰	۵/۵۱	۲۲۶۰۶	۵/۲۷

منبع: گزارش انرژی جهانی سال ۲۰۰۸

جدول ۲. میزان ذخایر و تولید گاز خلیج فارس (در پایان سال ۲۰۰۷)

درصدی از سهم کل سال ۲۰۰۷	تولید (میلیارد متر مکعب)	درصد کل ذخایر جهانی	درصد از ۰.۵/۰ کمتر	ذخایر (تریلیون متر مکعب)	کشور
۴/۰	۵/۱۱			۰۹/۰	بحرین
۸/۳	۹/۱۱	۷/۱۵		۸۰/۲۷	ایران
۴/۰	۶/۱۲	۰/۱		۷۸/۱	کویت
۸/۰	۱/۲۴	۴/۰		۶۹/۰	عمان
۰/۲	۸/۵۹	۴/۱۴		۶۰/۲۵	قطر
۶/۲	۹/۷۵	۹/۴		۱۷/۷	عربستان سعودی
۷/۱	۲/۴۹	۴/۳		۰۹/۶	امارات متحده عربی
-	-	۳/۰		۴۹/۰	یمن
۷/۱۱	۲۴۵	۱/۴۰		۷۱/۶۹	کل خلیج فارس

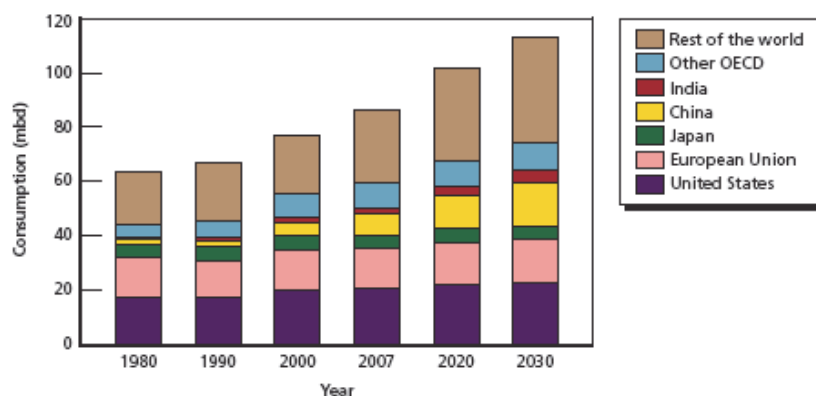
منبع: گزارش انرژی جهانی سال ۲۰۰۸

جدول ۳. تخمین هزینه‌های آمریکادر حمایت از عرضه و انتقال نفت

مطالعه	حوزه تخمین	تخمین هزینه سالانه (به میلیارد دلار ۲۰۰۹)
دلوسچی و مورفی (۲۰۰۸)	دفاع از خاورمیانه و ماموریت‌های مورد انتظار برای نفت	۲۹-۷۵
کوپولوس (۲۰۰۳)	دفاع از خاورمیانه و ماموریت‌های ویژه برای نفت	۵۴
کوپولوس (۲۰۰۷)	دفاع از خاورمیانه و ماموریت‌های ویژه برای نفت	۱۴۳

منبع: همان

نمودار ۴. رشد مصرف جهانی نفت از (۱۹۸۰-۲۰۳۰)



SOURCES: EIA (undated, 2009a, 2008f).
NOTE: OECD = Organisation for Economic Co-Operation and Development.
RAND MG330-2.3

پاورقی‌ها:

۱. شهروز ابراهیمی، «آمریکا و سیستم امنیت خلیج فارس: امکان‌سنجی تحول‌آفرینی به همکاری و صلح»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیست و سوم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۸۸، ص ۴۳.
۲. شهروز ابراهیمی، «سیستم جدید قدرت در خلیج فارس»، گزارش راهبردی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، اسفند ۱۳۸۲، ص ۲.
3. Richard Kugler, "U.S. Defence Strategy and Force Planing," in: Richard Sokollsky (ed), *The United States and the Persian Gulf*, Washington D.C: National Defence University Press, 2003, p. 97.
4. Ibid.
5. Richard Yongs and Ana Echangué, "Europe and the [Persian]Gulf: Strategic Neglect," *Studia Diplomatica*, vol. LX, no.1, 2007, Available at: <http://www.fride.org/publication/127/europe-and-the-gulf-strategic-neglect>
6. Keneth Pollack, "The Regional Military Balance," in: Richard Sokolsky, op.cit.
7. Keith Crane and Others, *Imported Oil and U.S National Security*, Rand, 2009, p. 60.
8. Ibid., p. 62.
9. Mirza Aslam Beg, "Energy Security Paradigm for Persian Gulf Region in The 21st Century," *Geo-Political Affairs*, 2000, Available at: www.defencejournal.com/2000/feb/energy.htm
10. Shmu Even, "The Victory in Iraq and the Global Oil Economy," in: Shai Feldman (ed.), *After the War in Iraq; Defining the New Strategic Balance*, Sussex Academic Press, 2003, p. 76.
11. Keith Crane and Others, op.cit., p. 64.
12. Amir Sajedi, "Geopolitics of the Persian Gulf Security: Iran and the United States," *IPRI Journal*, vol. IX, no.2, Summer 2009, pp.81-2.
13. Keneth Pollack, op.cit.
14. Ibid.
15. Andrew Rathmel(et al), "A New Persian Gulf Security System," 2003, Available at: www.Rand.org/pubs/issue_papers/IP248.pdf
۱۶. سید روح‌الله کامل، «هژمونی آمریکا در عراق»، فصلنامه راهبرد، پاییز ۱۳۸۲.
17. Joseph McMillan, "U.S. Interests and Objectives," in: Richard Sokolsky(ed.), op.cit., p. 20.
18. Ibid.

19. Ibid.
20. Keneth Pollack, op.cit.
21. Robert Paaly, *U.S. Foreign Policy and the Persian Gulf; Safeguarding America Interest Through Selective Multilateralism*, Ashgate, 2005.
22. Shlomo Brom, "The Post- War Strategic Balance in the Middle East," in: Feldman, Shai(ed), *After the War in Iraq; Defining the New Strategic Balance*, Sussex Academic Press, 2003, p. 133.
23. Gawdat Bahgat, "Security in the Persian Gulf: Perils and Opportunities," *Contemporary Security Policy*, vol. 29, no. 2, August 2008, p. 318.
24. Ibid.
25. Ibid.
26. Ibid.

۲۷. شهروز ابراهیمی، پیشین.

۲۸. همان، ص. ۱۸.